

## فروغ از دیدگاه روانشناختی

در جامعه‌ای که بافت فرهنگی آن آمیزه دروغ و تظاهر و فساد باشد شاعر به عنوان یک پدیده روشنگرانه در تلاش از بین بردن نابسامانی و نادانی است. با این که خود، محصول جامعه‌ای نابہنجار است اما بہ سبب منش خاص خود در برابر فرهنگ مسلط مقاومت می‌کند و نوعی احساس جدایی درونی با چنین فرهنگی دارد.

ساختار اجتماعی - سیاسی - اقتصادی دورہ شاه در سایہ حکومت خودکامہ او و درآمد حاصل از نفت در دو قطب، خود را متجلی کرد، از یک سو ثروت، بی بند و باری، زیبایی و تجمل و در قطب دیگر زشتی، وحشت و بی‌قوارگی آفرید. با اقدامات روینمایی او، تضادهای ریشه‌دار اجتماعی افزون‌تر شد و با توجه بہ ماهیت استبدادی، قدرت طلبی و منفعت جویی نظام، جامعه بہ بستری نرم برای ارتشاء و فساد بدل شد. اگرچہ فروغ خود زاده همین جامعه بود، اما تلاشش تحقق آینده‌ای بی آرایش در جهانی انسانی بود.

«ایمان بیاوریم بہ آغاز فصل سرد»، آگاهی هنرمندیست کہ شناخت ژرفی از زمانہ خویش دارد.

من از جهان بی تفاوتی فکرها و حرف‌ها و صداها می‌ایم.

و این جهان بہ لانه ماران مانند است.

و این جهان پر از صدای حرکت پای مردمیست

کہ همچنان کہ ترا می‌بوسند

در ذہن خود طناب دار ترا می‌بافند.

«ایمان بیاوریم بہ آغاز فصل سرد» از همین مجموعه

این هنرمند دادہ جامعه‌ای ناسالم بود کہ دشمنی، بدگمانی، تظاهر و بی‌اعتمادی و بیژگی آن است، بنابراین زوال، بی‌عدالتی و حقارت بہ عنوان ابزاری ناگزیر در دست او قرار گرفتند.

وقتی که اعتماد من از ریسمان سست عدالت آویزان بود  
«پنجره» از مجموعه ایمان بیاوریم به...

\*\*\*

وقتی که چشم‌های کودکانه عشق مرا  
با دستمال تیره قانون می‌بستند  
«پنجره» از همان مجموعه

\*\*\*

چه می‌تواند باشد مرداب  
چه می‌تواند باشد جز جای تخم‌ریزی حشرات فساد.  
«تنها صداست که می‌ماند» از همان مجموعه  
شاعر در تلاشی براساس ایمان، دستیابی به حقیقت را خواست و در تجربه‌ای سخت با  
قاطعیت و یقین به دنبال پدیده اسرارآمیز و ناشناخته، راه پویید. در این راه گاه با خود  
جنگید، گاه با محیط سرناسازگاری داشت، گاه آشفته و پریشان بود و گاه واقعیت‌ها را  
پذیرفت.

ویژگی شخصیتی - شعری فروغ، تحقق طبیعت خویش بود، به همین سبب کشمکش  
بین او و دنیای پیرامونش نبود زیرا کشمکش، اجباری است که جامعه از فرد جز آنچه که  
هست می‌خواهد و این می‌تواند عاملی بازدارنده در ارایه نهاد هنرمند باشد. فروغ به این  
اجبار تن در نداد و هرگز در پی تحریف سرشت خویش نبود. به شهادت سهراب، فروغ  
«به شکل خلوت خود بود».<sup>۱۹</sup>

فروغ در تمامی اشعارش صادقانه خویش را بیان کرد و برای سازگاری با جامعه و  
قراردادهایش تظاهر نکرد. ساختار متنش او فاقد معایبی چون ریا و ظاهرسازی بود اما با  
کاستی‌هایی از نوع تعصب گاه باعث کدرورت و رنجش اطرافیان می‌شد. انعکاس  
صمیمانه سرشت غیر قراردادی او در اشعارش ژرفترین تفاوت او را با شاعران سازگار  
نشان می‌دهد. تضاد فروغ با قراردادهای جامعه در شعرهای نخستین‌اش بر محور  
موضوع‌های چون عشق و دلدادگی است.

می‌خواهمش در این شب تنهایی

با دیدگان گمشده در دیدار

---

\* از شعر «دوست» سهراب سپهری، جاودانه فروغ فرخزاد ص ۱۹۹.

## با درد، درد ساکت زیبایی سرشار از تمامی خود، سرشار

«شب و هوس» از مجموعه اسیر

اما او در تولدی دیگر و ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد با نابسامانی‌های اجتماعی - انسانی در تضاد بود.

من از زمانی،

که قلب خود را گم کرده است می‌ترسم

من از تصور بیهودگی این همه دست

و از تجسم بیگانگی این همه صورت می‌ترسم.

«دلم برای باغچه می‌سوزد» از مجموعه ایمان بیاوریم به ...

او شاعری بود که از مرحله خودمحوری (ego-Centric) گذشته بود و در راه رسیدن به آرمانی انسانی به مسایل اجتماعی و هستی با بُعدی وسیع‌تر می‌نگریست. بنابراین منطقی است چهارچوب سنجش و داوری در مورد چنین افراد خاصی، وسیع‌تر باشد و مسایل سطحی و آئی مبنای داوری قرار نگیرد.

براساس آزمایش‌های روان‌شناسانه که آبراهام اج، مزلو Abraham H. Maslow با هنرمندان و چهره‌های تاریخی و مشهور انجام داد و در کتاب Motivation & Personality آورد نشان داد که میل انزواطلبی در آنان بیش از افراد معمولی است. (رضوانی ۱۳۶۷، ص ۲۲۵) فروغ خلوت خود را عاشقانه می‌زیست و روزها می‌گذشت که به‌دیگرانش نیازی نبود. به‌نوشته رویایی «روزها و گاه هفته‌ها در به‌روی کسی نمی‌گشود و او وقتی از عزلت، پریشان و آشفته بیرون می‌آمد، نخستین کارش این بود که عزیزانش را به تلفنی و دیداری بنوازد.» (اسماعیلی ۱۳۴۷ ص ۵۶)

عشق وسیع به مردم داشت و غمخوار نوع بشر بود. نقطه اوج این احساس همدردی زمانی بود که در جذامخانه تبریز فلاکت‌بارترین سرنوشت بشر را به‌تصویر کشید و گفت: من می‌نشستم سرسفره‌شان، دست به‌زخم‌هاشان می‌زدم. دست به‌پاهایشان می‌زدم که جذام انگشتان آن را خورده بود.» (اسماعیلی ۱۳۴۷ ص ۲۵) او این احساس همدردی و عاطفه ژرف را در اشعارش منعکس کرد و اندوه خوار جامعه‌ای بود که کسی به‌فکر گل‌ها و باغچه تنه‌ایش نیست.

کسی به‌فکر گل‌ها نیست

کسی به‌فکر ماهی‌ها نیست.

کسی نمی خواهد  
باور کند که باغچه دارد می میرد  
که قلب باغچه در زیر آفتاب ورم کرده است  
که ذهن باغچه دارد آرام آرام  
از خاطرات سبز تهی می شود.  
و حس باغچه‌انگار

چیزی مجردست که در انزوای باغچه پوسیده است.

«دلَم برای باغچه می سوزد» از مجموعه ایمان بیاوریم به...

روانشناسی چون مزلو با آزمایش‌هایی که روی افراد خود شکوفا و کمال‌طلب (Self-actualization) انجام داد نتیجه گرفت «انسان کامل وجود ندارد!» (رضوانی ۱۳۶۷ ص ۲۴۴) و افرادی که از توانایی‌های بالقوه خود به‌طور کامل در راه کمال بهره می‌گیرند، کاستی‌هایی نظیر افسردگی، کج خلقی، خودخواهی، عصبانیت و آزاردهندگی در رفتار آن‌ها مشاهده می‌شود و فروغ عاصی نیز در زمانه دروغ و تظاهر، فارغ از کاستی‌های بشری نبود. فروغ در نامه‌ای به گلستان نوشت:

«من هرگز در زندگی راهنمایی نداشتم، کسی مرا تربیت فکری و روحی نکرده است، هرچه دارم از خودم دارم و هرچه ندارم، همه آن چیزهایی است که می‌توانستم داشته باشم، اما کجروی‌ها و خود نشناختن‌ها و بن‌بست‌های زندگی نگذاشته است به آن‌ها برسم، می‌خواهم شروع کنم». (اسماعیلی ۱۳۴۷ ص ۱۴) فروغ شاعری خلاق و کاوشگر بود و مستقل از عقاید دیگران شعر سرود. «من به دنیای اطرافم، به اشیاء اطرافم و آدم‌های اطرافم و خطوط اصلی این دنیا نگاه کردم و آن را کشف کردم». (اسماعیلی ۱۳۴۷ ص ۱۶۴)

گرایش او به آفرینندگی و خلاقیت با نیروی ادراک، وسعت دید او به جهان و پیرامونش در ارتباط بود و به سبب چنین گرایش ارزشمندی، تفکر و عمل را در محدوده‌ای محصور نکرد و با هرآنچه محدودیتی برای او فراهم می‌کرد دشمنی داشت.

من از سلاله درختانم

تنفس هوای مانده ملولم می‌کند

پرنده‌ای که مرده بود به من پند داد که پرواز را به خاطر بسپارم

«تنها صداست که می‌ماند» از مجموعه ایمان بیاوریم به...

فروغ با عشقی بارور درآمیخت، مجذوب شد اما حل نشد، فردیتش را حفظ کرد. در

این وابستگی هویت و استقلالش را از دست نداد. عشقی آبتنی کمال او را به سوی تحقق خویش فرا خواند. زنی که معلول نیروی بیرون از خویش نبود، برزندگی و سرنوشت خویش تسلط داشت و ارزش‌های خلاق خویش را شناخت و چون انسانی فرارونده آن را بیان کرد.

من تو هستم  
و کسی که دوست می‌دارد  
و کسی که در درون خود  
ناگهان پیوند گنگی باز می‌یابد  
با هزاران چیز غربتبار نامعلوم  
و تمام شهوت تند زمین هستم  
که تمام آب‌ها را می‌کشد در خویش  
تا تمام دشت‌ها را بارور سازد.

«در خیابان‌های سرد شب» از مجموعه تولدی دیگر  
انگیزه او در زندگی، انگیزه‌های کودکی نبود، تلاشی برای آینده و هدف‌های دور، جست و جویی تازه و کشف تجربه‌های نو... خواسته‌های او کاستن تنش روانی و درونی نبود، او زندگی مطمئن خود را برای کشف دنیای تازه و پراز تنش ترک نبود.

در سرزمین قدکوتاهان  
معیارهای سنجش  
همیشه برمدار صفر سفر کرده‌اند  
چرا توقف کنم؟  
من از عناصر چهارگانه اطاعت می‌کنم  
و کار تدوین نظامنامه قلبم  
کار حکومت محلی کوران نیست

«تنها صداست که می‌ماند» از مجموعه ایمان بیاوریم به...  
به‌طور عینی و واقع‌گرایانه‌ای جهان پیرامون خود را حس می‌کرد و در پی تحریف واقعیت‌ها و سازش با آن‌ها نبود، به همین سبب ناکامی و بیداد نمی‌توانست سد راه او باشد. در برابر شکست‌ها و ناسازگاری‌ها شکیبیا بود، هدف‌های متعالی، او را از مسایل جزئی دور می‌کرد، با هدف‌های انسانی زندگیش معنا گرفت.  
خصایص و رفتارهای خود را می‌شناخت، فرافکنی نمی‌کرد، هوشمندانه به شناختی

دست یافته بود و داوری دیگران را چنان بهایی نمی داد.

وقتی که سوسک سخن می گوید

چرا توقف کنم؟

همکاری حروف سربی بیهوده است

همکاری حروف سربی

اندیشه حقیر را نجات نخواهد داد

«تنها صداست که می ماند» از مجموعه ایمان بیاوریم به...

اساس زندگیش برخواسته های ارزشمند و ایده هایی پرمعنا استوار بود.

یک پنجره برای من کافیست.

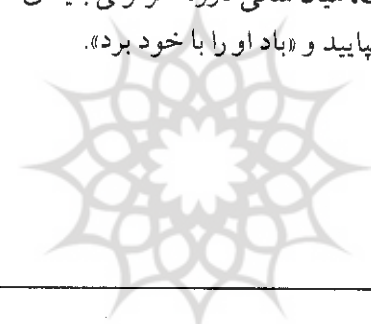
یک پنجره به لحظه آگاهی و نگاه و سکوت

«پنجره» از مجموعه ایمان بیاوریم به...

در روانشناسی شخصیت، میان سالی دوره دگرگونی بنیادی شخصیت است، فروغ زود

به این مرحله رسید اما دیر نپایید و «باد او را با خود برد».

تهران: مرجان. ۱۳۴۷



پژوهشگاه علوم و فنون اطلاعات فرهنگی

اندیشه نیک

کردار نیک



گفتار نیک

خدمات فنی چیستا

تعمیرات لباسشویی

یخچال - یخچال فریزر

باشش ماه تضمین

۸۸۲۱۳۳۴ } تلفن  
۸۰۰۰۰۴۲ }